



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و چهل و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۹ گنج حضور، بخش اول

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۲۱۴

طالب است و غالب است آن کردگار

تا ز هستی‌ها بر آرد او دمار

خداوند هم طالب انسان است تا او را از من ذهنی جدا کند و به بی‌نهایتش زنده نماید و هم بر مرکز او غالب است و بر زندگی‌اش تسلط دارد تا او را آگاه کند که طالب اوست. بنابراین انسان باید من‌ذهنی را متوقف کند و به سوی اصلش بازگردد، زیرا چاره‌ای جز این کار ندارد. خداوند با ایجاد درد از طریق «قضا و کُنْ فَاکان»، دمار از روزگار من‌های ذهنی که هر لحظه به‌عنوان یک باشنده هیجانی بالا می‌آیند و براساس همانیدگی‌ها احساس وجود می‌کنند، درمی‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۳۲

بعد ازین حرفی ست پیچاپیچ و دور

با سلیمان باش و دیوان را مشور

ای انسان، بعد از توضیحاتی که گفته شد، نکته‌ای وجود دارد که دور از درک ذهن توست. آن نکته این است که هر لحظه در برابر اتفاق این لحظه فضا را باز کنی و به‌جای جدی گرفتن اتفاق و توجه به آن چه ذهنت نشان می‌دهد، با سلیمان که نماد فضای گشوده‌شده است، همراه باشی و هرگز با فضا‌بندی از او جدا نشوی. همچنین به‌هیچ‌عنوان من‌ذهنی خودت و دیگران را تحریک نکن و براساس سیستم فکری سبب‌سازی ذهن فکر و عمل نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۰

جمله قرآن هست در قطع سبب

عزّ درویش و، هلاک بولهب



تمام کتاب قرآن فقط به این منظور نازل شده که تو سیستم سبب‌سازیِ ذهن را قطع کنی و همواره فضا را بگشایی تا ذهنت ساده و خلاق شود. این حالت موجب بزرگواری انسانی که مرکزش خالی از همانیدگی‌هاست می‌گردد و انسانی را که مرکزش از جنس جسم بوده و پر از همانیدگی‌ست، هلاک می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸

چیست تعظیمِ خدا افراشتن؟

خویشتن را خوار و خاکی داشتن

*تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

تعظیم خدا را به‌جای آوردن به چه معناست؟ بدین معنا که انسان باید هرچه زودتر در سنین ده‌دوازده‌سالگی با فضاگشایی‌های پی‌درپی ادارهٔ امور زندگی‌اش را به‌دست خرد کل و «قضا و کُنْ فکان» بسپارد. او باید هشیارانه درک کند که با عقل من‌ذهنی نمی‌تواند زندگی را اداره کند به‌طوری که هر لحظه فارغ از آن‌چه ذهن نشان می‌دهد، فضا را بگشاید و من‌ذهنی را خوار و خاکی کند تا زمانی که کاملاً صفر شود.

[کسانی که با فضاگشایی ادارهٔ امور در بیرون و درون را به‌دست زندگی می‌سپارند و تعظیم خداوند را تمام و کمال اجرا می‌کنند، خلاق شده و فکرهای نو می‌آفرینند. درحالی‌که انسان‌هایی که با افکار گذشته همانیده هستند و مرکزشان از جنس جسم شده جلوی خداوند می‌ایستند و از خلاقیت و آفریدگاری محروم می‌گردند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

چیست توحیدِ خدا آموختن؟

خویشتن را پیشِ واحد سوختن



توحید خدا را آموختن به چه معناست؟ بدین معنا که انسان باید در همین لحظه هر فکر و باوری را که موجب حس جدایی او با زندگی و دیگر انسان‌ها شده دور بریزد، هشیارانه من‌ذهنی را پیش خداوند بسوزاند و دوباره با او یکی گردد، یعنی تماماً از جنس خداوند شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

گر همی خواهی که بفروزی چو روز

هستی همچون شب خود را بسوز

ای انسان، اگر می‌خواهی همچون روز، روشن و فروزان شوی و فضای درونت بی‌نهایت باز شود، در این صورت با فضاگشایی وجود فرعی و موهومی من‌ذهنی‌ات را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی‌بخش بسوزان تا هیچ اثری از آن باقی نماند.

[شما باید شناسایی کنید این چیزی که الآن ذهن به شما نشان می‌دهد از جنس جسم و این جهان است، اما چیزی که از فضای گشوده‌شده می‌آید از جنس خاصیت اصلی شماست.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی، من کم کنم

تا تو با من روشنی، من روشنم

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید: ای انسان، اگر از ترازوی فضاگشایی و هشیاری حضور کم کنی و به نفع من‌ذهنی ترازو را سنگین کنی، من نیز از بهره تو می‌کاهم و در نتیجه دچار غصه و درد خواهی شد. بنابراین تا زمانی که با من روشن هستی و به اندازه‌ای که فضا را باز می‌کنی، از جنس من می‌شوی و با حضور ناظر من‌ذهنی خرابکار خود را می‌بینی، من نیز به تو کمک می‌کنم و خرد، شادی و آرامش خود را نثار می‌کنم. [اگر کسی ترازو را به نفع من‌ذهنی‌اش سنگین کند، وارد فضای درد می‌شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

خواب چون در می‌رمد از بیمِ دلِق

خوابِ نسیانِ گِی بُود با بیمِ حَلَق؟

در جایی که از ترسِ دزدیده شدنِ رخت و لباس، خواب از چشم مردم می‌گریزد، چگونه ممکن است با وجود من‌ذهنی، دشمن به این خطرناکی که درونِ انسان است و قصدِ جانِ او را دارد، به خوابِ غفلت و فراموشی فرو رود؟ [ما باید بسیار مراقب باشیم که هرگز کارِ تعظیمِ خدا و تبدیل شدن به فضای یکتایی را متوقف نکنیم. ما نباید پس از یک مدت گوش دادن به برنامه گنج حضور و کم شدن دردهایمان، با این خیال که دیگر وضعمان خوب شده کار روی خود را متوقف کنیم، چراکه من‌ذهنی، این خرس تربیت‌شده‌ای که اکنون کمی آرام گرفته هنوز در ما وجود دارد، می‌تواند دوباره قدرت بگیرد و بالاخره ما را از پای درآورد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۱

لَا تُؤَاخِذِ اِنِّ نَسِيْنَا، شد گواه

که بُود نسیان به وجهی هم گناه

آیه «لَا تُؤَاخِذِ اِنِّ نَسِيْنَا»، که از زبان انسان خطاب به خداوند می‌گوید اگر فراموش کردیم ما را مؤاخذه نکن، گواهی بر آن است که فراموشی به‌نوعی گناه محسوب می‌شود. [از نظر خداوند نگه داشتنِ همانیدگی در مرکز پس از ده‌دوازده‌سالگی گناه است. انسان فراموش کرده که باید به خداوند زنده شود، او در من‌ذهنی مشغول همانیده شدن با چیزها و فکر بعد از فکر شده‌است. اکنون اگر شما از طریق خواندن ابیات مولانا و گوش دادن به برنامه گنج حضور روی خودتان کار کرده و مقداری به زندگی زنده شده‌اید، نباید فراموش کنید چه اندازه پیشرفت کرده‌اید و قبلاً در چه وضعی بوده‌اید. آگاه باشید در صورتی که مقصود اصلی از آمدنتان به این جهان، یعنی تعظیم تمام و کمال به خداوند و زنده شدن به او را فراموش کنید، مرتکب گناه خواهید شد.]



قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶

«... رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...»

«... ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن ...»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

زآنکه استکمالِ تعظیم او نکرد

ورنه نسیان در نیاوردی نبرد

زیرا انسان فراموشکار به طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به جای نیاورده و فقط بخشی از اداره امور زندگی خود را به خدا سپرده بود. او مرکز عدم خود را با فضاگشایی حفظ نکرد و گرنه در مقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به همین سپردن بخشی از امورات و افکارش به زندگی و بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

[مولانا می‌خواهد به ما بگوید من‌ذهنی همواره به روش‌های مختلفی از جمله فراموشی می‌خواهد انسان را فریب دهد. اما در این حالت انسان باید از طریق تکرار ابیات و مفاهیمی همچون تکامل تعظیم خداوند، دائماً فضا را بگشاید و تعظیم خداوند را به جای آورد. او باید مقصود اصلی از آمدنش به این جهان را به خود یادآوری کند و تمام امور زندگی‌اش را به خداوند بسپارد.]

عطار، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۶۴

تو صاحب‌نفسی ای غافل، میان خاک خون می‌خور

که صاحب‌دل اگر زهری خورد آن انگبین باشد



ای انسانِ غافل، تو صاحبِ نفس هستی و هنوز من ذهنی‌ات را نگه داشته‌ای، پس میان خاکِ همانیدگی‌ها خونِ دل بخور و درد بکش تا زمانی که آگاه شوی باید من ذهنی را بیندازی و مرکزت را عدم کنی. این در حالی است که انسانی که صاحب‌دل شده و هر لحظه مرکزش را عدم می‌کند و در برابر اتفاقاتی که ذهن به او تلخ و ناگوار نشان می‌دهد فضاگشایی کرده و آن اتفاقات برایش همچون عسل شیرین می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۸۰

چون رهیدی، شکر آن باشد که هیچ

سوی آن دانه نداری پیچ پیچ

ای انسان، اگر یک همانیدگی را انداختی و یا برای مدتی از من ذهنی رهایی یافتی، شکرش این است که دیگر حول محور آن دانه‌های همانیدگی نگردی و اجسام را در مرکزت قرار ندهی. [اکنون شما این بیت را در زندگی‌تان اجرا کنید. به‌طور مثال اگر از شخصی که با او همانیده بوده‌اید، مثلاً همسرتان، جدا شده‌اید و او از نظر شما شخصی مضر و خطرناک بوده‌است، برای شکر این رهایی دیگر دور این آدم نچرخید، یعنی اصلاً راجع به او صحبتی نکنید و هیچ‌موقع با انسان دیگری نیز همانیده نشوید.]

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و نادرتر، زان شیوه پیشینش

زندگی در هر لحظه یک شیوه نو دارد، یعنی هیچ کارِ زندگی شبیه به لحظه قبلش نیست، چراکه از طریق صنع و آفریدگاری عمل می‌کند و خلاق است. به همین خاطر است که شیوه و طرح زندگی که از «قضا و کُن فکان» می‌آید، هر لحظه شیرین تر و شگفت‌انگیزتر از لحظه قبل است.



[این در حالی است که ذهن مرتب از الگوهای از پیش تعیین شده و شرطی شده استفاده می کند. بنابراین اگر شما فضا را باز کنید و به جای استفاده از عقل من ذهنی از خرد زندگی کمک بگیرید و هر لحظه فضا را بیشتر باز کنید، زندگی شما نیز شیرین تر می شود.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلْتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

*دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای متکبر، هیچ بیماری و دردی بدتر از پندارِ کمال در جانِ تو وجود ندارد.

[مولانا در این بیت بدترین بیماریِ جان انسان را معرفی می کند که آن هم پندارِ کمال است. یکی از روش های بسیار دردزای پندارِ کمال و ناموس بدلی، این است که حرف یا رفتارِ شخصی به پندارِ کمالِ آدم برمی خورد و موجب رنجشش می شود. اما راهکاری که وجود دارد این است که به محض این که یک چیزی به شما برخورد، فضاگشایی، تعظیمِ خدا، تکمیلِ تعظیمِ خدا، این که «طالب است و غالب است آن کردگار» و «از ترازو کم کردم او کم می کند» را به خودتان یادآوری کنید.

این ها را این قدر بخوانید که وقتی یک چیزی به شما برمی خورد، یادتان بیاید که شما درد دارید، پندارِ کمال دارید، مقاومت می کنید، فضاگشایی نکردید، استکمالِ تعظیم نکردید. تنها یکی از این علائم کافی است تا بفهمید تقصیر شماست و باید روی خودتان کار کنید.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فتی: جوان، جوانمرد

ای جوانمرد، در اعماقِ جویِ به‌ظاهر آرامِ ذهنتِ انبوهی از آلودگیِ درد و رنجش‌هایی وجود دارد که توسط من ذهنی ایجاد شده. ولو این که ظاهرت آرام به‌نظر برسد و این جوی در نظرت صاف و تمیز باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق، ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن

خداوند ناموس من ذهنی را به‌اندازهٔ صد من آهن سنگین کرده‌است، بدین معنا که بسیار خطرناک است و به این زودی تمام نمی‌شود. این ناموس من ذهنی همچون بند سنگینی است که جلوی حرکت انسان را می‌گیرد. چه بسیارند کسانی که توسط این بند پنهانِ ناموس اسیر هستند و درد می‌کشند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۴

مر لئیمان را بزن، تا سر نهند

مر کریمان را بده تا بر دهند

انسان‌های پست را بزن تا مطیع شوند و با اشخاص بزرگوار به نیکی برخورد کن تا ثمرهٔ آن را به تو بدهند. به‌عبارتی دیگر زندگی به من‌های ذهنی پست درد می‌دهد و جامِ زهر می‌خوراند تا بلکه آگاه شوند، اما با کسانی که کریم هستند



و دائماً فضا را می‌گشایند، به نیکی برخورد می‌کند و برکاتش را به جان آن‌ها می‌ریزد تا آنان نیز از طریق خلاقیت و آفرینندگی میوه بدهند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۵

لاجرم حق هر دو مسجد آفرید

دوزخ آن‌ها را و، این‌ها را مزید

*مزید: افزودنی، بسیاری

پس خداوند به‌ناچار هر دو مسجد را آفرید. عبادتگاه دوزخ یا همان افسانه من‌ذهنی را برای بیدار کردن انسان‌های فرومایه که مدام با همانیدگی‌ها درد ایجاد می‌کنند و عبادتگاه بهشت را برای کسانی که هر لحظه با فضاگشایی نعمت برایشان افزون می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۶

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

*قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

حضرت موسی در قدس که محل عبادت بود، دری کوچک ساخت تا قوم پرورد که در افسانه من‌ذهنی بودند هنگام ورود سرشان را خم کنند. [به عبارت دیگر هرکس در من‌ذهنی درمورد آوردن خدا به مرکزش حس بی‌نیازی کند، زندگی نیز هر لحظه با ایجاد درد برای من‌ذهنی او باب صغیر می‌سازد تا با تسلیم سرش را خم کرده، مرکزش را عدم سازد. تنها به این ترتیب است که می‌تواند از تظاهرات من‌ذهنی یا همان عدم پذیرش مسئولیت در ایجاد درد، مهم دانستن افکار من‌ذهنی و ایجاد ناموس و پندار کمال دست بردارد.]



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۹۷

زآنکه جَبَّاران بُدند و سرفراز

دوزخ آن بابِ صغیر است و نیاز

*جَبَّار: ستمگر، ظالم

حضرت موسی از این جهت آن در را کوچک ساخت که قومش در افسانه من‌ذهنی مردمی زورگو و گردن‌کش بودند. بنابراین دوزخ من‌ذهنی [همان‌جا که زندگی زهر دردها و همانیدگی‌ها را به جام انسان می‌ریزد]، باب صغیر بوده و نماد نیاز انسان به زندگی و مرکز عدم است.

[پس اگر ما هنوز در زندگی با خاصیت‌های من‌ذهنی نظیر ترس، خشم، حرص، شهوت، استرس و نگرانی از آینده مواجه هستیم نشان این است که همچنان با تکیه بر عقل من‌ذهنی و ایجاد ناموس و پندار کمال نسبت به خداوند اظهار بی‌نیازی کرده و با استفاده از پندار موهومی درخواست دعا و کمک از دیگران داریم. غافل از این که با نگه‌داشتن من‌ذهنی و دفاع از آن، هر لحظه تیشه به ریشه خود زده و اجازه نمی‌دهیم تا کمک‌کننده‌ترین باشندگان یعنی خداوند به ما کمک کند. کمک خداوند با فضاگشایی و عدم کردن مرکز به ما می‌رسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴

ناز کردن خوشتر آید از شکر

لیک کم خایش که دارد صد خطر

هرچند ناز کردن یا همان اظهار بی‌نیازی نسبت به کمک خداوند، عدم نکردن مرکز و مهم دانستن ذهن برای من‌ذهنی از شکر هم شیرین‌تر به نظر می‌رسد، اما تو در پی جویدن و چشیدن چنین شیرینی نباش زیرا خطرات بسیاری خواهد



داشت. [پس هر جا شروع به مقاومت و ستیزه کردید بدانید که در حالِ ناز کردن بوده و در برابر خداوند حس بی‌نیازی کرده‌اید.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵

ایمن آبادست آن راهِ نیاز

ترکِ نازش گیر و، با آن ره بساز

پس راه نیاز همان راه فضاگشایی و مرکز عدم و رو آوردن به کمک و خرد خداوند، راهی ایمن و سرشار از آسایش و آرامش است. پس ناز کردن را کنار بگذار و با ابزار صبر و فضاگشایی و اعتراف به «نمی‌دانم» دردِ هشیاران را بپذیر تا به بی‌نهایت خداوند زنده شوی.

[از چند بیت اخیر نتیجه می‌گیریم هر غصه‌ای که می‌آید فقط یک معنی دارد. این که باید فضا را باز کرده و با عدم کردن مرکز روی خود کار کنیم. بدون این که به دیگران یا تغییرشان کاری داشته باشیم، با توجه به جهنمی که من ذهنی برایمان ایجاد کرده در مقابل باب صغیر سر خم کنیم و با اظهار نیاز در پیشگاه خداوند هر لحظه برای استکمال تعظیم بکوشیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۰۳

صاحبِ دل را ندارد آن زیان

گر خورد او زهرِ قاتل را عیان

انسان صاحب‌دل که مرکزش عدم است و همیشه از فضای گشوده‌شده عمل می‌کند اگر به لحاظ ذهنی زهری کشنده بخورد یا با چالشی سخت مواجه شود، به او هیچ آسیبی نخواهد رسید. [زیرا هیچ چالشی نیست که به کمک خرد زندگی و با ابزار صبر و شکر به صنوع و شادی بی‌سبب ختم نشود. پس در این لحظه هشیار باشید آیا می‌خواهید زندگی شما با خردی که تمام کائنات را اداره می‌کند نظم یابد و یا با عقل محدوداندیش و سبب‌سازی‌های من‌ذهنی؟]



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۸۴

شادی شود آن غم که خوریمش چو شکر خوش

ای غم بر ما آی، که اکسیر غمانیم

ما با گشودن فضا در اطراف چالشی که این لحظه من ذهنی به صورت غم نشان می‌دهد، گویی که آن چالش را مانند شکر می‌خوریم. پس ای درد و غم، به هر صورت که می‌خواهی به سوی ما بیا که با فضاگشایی به اکسیری تبدیل شده‌ایم که مس درد را در من ذهنی به طلای هشیاری خالص و حضور ناظر تبدیل می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۵۷۰

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد

بوالعجب، من عاشق این هردو ضد

به‌راستی که من عاشق قهر و لطف خداوند هستم. همان قهری که زندگی به صورت چالشی جدید برایم پیش می‌آورد تا عیب‌هایم را به من نشان دهد. من نیز فضا را باز کرده تا چون شکر شیرین شوم. و همان لطفی که با عدم کردن مرکز و استفاده از خرد کل به فکر و عمل می‌ریزد و من آن را به صورت عشق در این جهان تجربه می‌کنم. شگفتا که من عاشق این دو ضد هستم، چراکه هر دو خصوصیت به من کمک می‌کند.

[پس اگر زندگی عیب‌هایتان را به شما نشان داد باید اشتباه خود را بپذیرید و دیگران را مقصر ندانید. از حمله به ناموس، پندار کمال و حیثیت بدلی من ذهنی نترسید. پهلوان کسی است که به اشتباهش پیش خود و دیگران اقرار کند. این شخص که به زندگی زنده است، با احترام به خود و دیگران و با اقرار به اشتباهش در درجه اول موجب اصلاح خود شده و همچنین باعث می‌شود تا مردم او را ببخشند و به او کمک کنند.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۶۱۹

حاکم است و یَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ

او ز عینِ دَرْدِ اَنگیزد دوا

خداوند که فرمانروای جهان است براساس «قضا و کُنْ فَکَانَ» اتفاقاتی را پیش می‌آورد تا ترتیب افکار و سبب‌سازی‌های بی‌رونقِ من‌ذهنی را به هم بریزد. به این ترتیب او با ایجاد درد می‌خواهد تا انسان فضا را باز کند و از فضای گشوده‌شده داروی درد را با جریانِ خرد بفرستد.

[پس اگر درد دارید بدانید که خداوند می‌خواهد شما چیزی را بفهمید تا با عبور از توهم من‌ذهنی به خرد بی‌نهایت او زنده شوید و نجات یابید. این کار هم فقط با فضاگشایی و مرکز عدم میسر می‌شود.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۵۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com